

که بود ساقی و این باده از کجا آورد؟

«آن سه مرغابی» داستانی است در ۶۰ بخش که به ماجرای زندگی پسری می‌پردازد که پدرش شهید شده است. او همراه مادرش، در کنار حضرت علی(ع) زندگی می‌کند و با دشمنی مشترک به مبارزه برمی‌خیزد.

نثر ویژه «کلهر» در این جا هم به چشم می‌خورد. درباره ویژگی‌های این نثر و نویسنده آن، بحث‌های زیادی شده است، اما درباره طرح داستان، باید گفت که متأسفانه تقسیم داستان به ۶۰ پاره، هیچ دلیل موجهی جز خواست و اراده نویسنده ندارد. ارتباط هر پاره با پاره بعدی، فقط به همین نخ نازک بند است و به لحاظ ساختاری، هیچ امتیازی برای داستان به همراه نمی‌آورد. گاه در هر پاره، با چند راوی و تعدد زمان و مکان روبه‌رو هستیم. حتی با یک بار خواندن کتاب هم می‌توان بی‌برد که داستان «آن سه مرغابی» فقط به مناسبت سال امام علی(ع) تهیه شده است و بس. اما از داستان و روایت و طرح آن که بگذریم، نکته‌ای مهم‌تر رخ می‌نماید که چگونگی پرداختن داستان تاریخی و ظرایف آن است.

این کتاب، بدون تردید، در مجموعه آثار خانم کلهر، حتی برای خود ایشان هم نباید کتاب چندان حائز اهمیتی باشد. استفاده نامناسب نویسنده از منابع تاریخی و پرداخت نامناسب‌تر یک قصه تاریخی جای گفت‌وگوی بسیاری ایجاد کرده است.

شخصیت‌های تاریخی

شخصیت‌هایی که تاریخ را ساخته‌اند، هر کدام پیشینه‌ای دارند و مجموعه‌ای اسناد از آن پیشینه و زندگی باقی مانده است. با این مستندات است که می‌توان به کنه وجود یک شخصیت پی برد و درباره او نوشت. بنابراین، اگر کسی قصد نگارش درباره یک شخصیت تاریخی را داشته باشد، ابتدا می‌بایست مجموعه‌ای از اطلاعات تاریخی درباره وی فراهم آورد و پس از شناخت صحیح از ناصحیح و بهره‌گیری مشاوران متعدد، گامی به سوی شناخت وی بردارد. هر چه فاصله محقق از شخصیت دورتر باشد، طبیعتاً دست‌یابی به منابع مفید نیز سخت‌تر خواهد بود. بنابراین، تحقیق در تاریخ، کاری بلندمدت و بسیار مشکل است که محقق صبور و جویا و کوشا را طلب می‌کند.

متأسفانه، برخی نویسندگان، به این اصل بدیهی اعتقادی شایسته و بایسته ندارند. به عنوان مثال، مرحوم علی حاتمی، روایتی از تاریخ داشت که بعضاً با هیچ تاریخی مطابقت نمی‌کرد و وی معتقد بود او برداشت و گمان‌های خود را از تاریخ بازگو می‌کند.

شخصیت‌های مهم در تاریخ

بحث‌های اصولی در تاریخ‌نگاری، آن چنان فراگیر است که بازگو کردن آنها در این ستور، تنها به بلند شدن کلام و بی‌نتیجه ماندن آن می‌انجامد. اما از ذکر این نکات ناگزیریم.

شخصیت‌های مهم در تاریخ، همواره از سوی دوستداران و یا نادوستان، به گونه‌های متفاوت و گاه اغراق‌آمیزی توصیف شده‌اند که همین مسئله، رسیدن به حقیقت را بسیار سخت کرده است. از سوی دیگر، نوشتن هر جمله‌ای از قول یا فعل آنان، چهره‌ای از آنان می‌سازد که کمی بی‌دقتی، می‌تواند فرد خوبی را ناپسند و شخصیت پلیدی را مَحسن نشان دهد.

شخصیت‌های مذهبی

در اصول شریعت مقدس اسلام، پرداختن به معصومین، خطوط قرمزی دارد که نادیده گرفتن آنها خارج شدن از چارچوب دین است.

به عنوان مثال، در متون مذهبی اجازه داده نشده است که کسی به چهره‌نگاری دقیق و کامل از معصومین بپردازد؛ حال چه به شکل فیلم و نمایش و چه به شکل نوشته و تصویر. هم چنین، اجازه داده نشده که هر قول و فعلی براساس فکر و خیال یا براساس حدس و گمان، به معصوم نسبت داده شود. طبیعی است که در این جا دیگر علاقه و سلیقه

○ حمید بابوند



عنوان کتاب: آن سه مرغابی

نویسنده: فریبا کلهر

ناشر: سروش

نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹

شمارگان :

تعداد صفحات:

بها: ۷۰۰ تومان

نویسنده یا هنرمند جایی ندارد؛ البته برای آنها که خود را مقید به این قیودات می‌دانند.
نمونه اول

صفحة ۷: «هیچ وقت خرماي تلخ نخورده بود. از کسی هم نشنیده بود که بعضی از خرماها ممکن است تلخ باشد. تلخی سومین خرما که دهانش را آزار داد، به نخل‌ها نگاه کرد. همه چیز عادی بود. نخل‌ها سبز و پر بار بودند، بادی ملایم می‌وزید و خورشید با درخشش همیشگی می‌تابید. رشید کنار نخلی نشست و به مورچه‌هایی نگاه کرد که با سرگردانی به این سو و آن سو می‌رفتند. یکی از سرگرمی‌های رشید، نگاه کردن به مورچه‌ها بود. وقتی به نخلستان می‌آمد تا با جنگجوی بزرگ که همیشه مشغول کندن چاه و آبیاری نخل‌ها بود حرف بزند، مورچه‌ها را می‌دید که دور شیره خرما می‌رسیده جمع شده بودند. اما حالا خرماها روی زمین افتاده بودند و مورچه‌ها میلی برای خوردن شیره آنها نداشتند. رشید با خودش گفت: «باید اتفاقی افتاده باشد!»

در همین چند سطر، به غیر از دوگانگی‌هایی مثل جنگجویی که همیشه مشغول کندن چاه است و یا همه چیز عادی بود و مورچه‌های سرگردان، چند مشکل عمده وجود دارد.

اولاً در هیچ منابع معتبری ندیده‌ام که در روز شهادت یا ضربت خوردن حضرت علی (ع) مورچه‌ها سرگردان شده یا خرماها تلخ شده باشند.

ثانیاً حضرت علی (ع) در سال‌های خلافت، آن چنان گرفتار جنگ‌های داخلی و اوضاع نابه سامان بود که بعید است وقتی برای چاه کندن برای ایشان باقی مانده باشد. در هیچ کجا ندیده‌ام که چاه کندن حضرت را به دوران خلافت وی نسبت دهند. طبق مستندات تاریخی، ظاهراً چاه کندن ایشان مربوط به بعد از وفات حضرت رسول و پیش از رسیدن به خلافت بوده است.

ثالثاً بعید است که حضرت در آن ایام، آن چنان از فرصت کافی برخوردار بوده باشد که علاوه بر آمدن هر روزه به نخلستان و کندن چاه، زمان را به گفت‌وگو کردن با یک کودک اختصاص بدهد.

این را پیش خودمان داشته باشیم که حضور نخل و نخلستان، نشان از آبادانی و وجود آب دارد، بعید است کسی در چنین جایی چاه حفر کند و ظاهراً حضرت نیز در جاهایی چاه می‌کنند که آب کمی وجود داشت و یا در راهی بود که آبی در آن وجود نداشت. شاید چنین اشتباهات ساده یا تحریفات کوچکی چندان مهم به نظر نرسد، اما گذشته از آن که ما در این مورد حتی اجازه کوچک‌ترین اشتباه را نداریم، نباید فراموش کنیم که بسیاری از خرافات و تحریفات مشکل‌ساز تاریخی، ابتدا این چنین عمده و بزرگ به نظر نمی‌آیند.

نمونه دوم

صفحة ۱۲ و ۱۳: «هارون، همسن حضرت علی بود. هر دو شصت و چهار ساله بودند و یکدیگر را به خوبی می‌شناختند. هارون از همان کودکی، حکایت تولد علی در خانه کعبه را شنیده بود. وقتی در کوچه‌های مکه بازی می‌کرد، علی هم بود. مردم علی را به یکدیگر نشان می‌دادند و می‌گفتند: «او همان مولود کعبه است.» توجه و احترامی که در نگاه و زبان مردم بود، دل هارون خردسال را پر کینه می‌کرد. چرا خودش مولود کعبه نشده بود؟ چرا مادرش باید او را در کلبه‌ای محقر به دنیا بیاورد؟ چرا این احترام نباید نصیب او شود؟ مگر نه این‌که علی هم به همان بازی‌هایی علاقمند است که هر کودک عرب علاقه دارد. مگر علی از همین خرماها نمی‌خورد، مگر همین گرد و غبار در حلقومش فرو نمی‌رود، مگر همین خورشید بر سرش نمی‌تابد، مگر وقتی زمین می‌خورد، زانویش زخمی نمی‌شود و دردش نمی‌گیرد. مگر...؟ پس این امتیاز چگونه به او داده شده است که دیوار خانه کعبه، در برابر مادرش گشوده شود تا علی در کعبه به دنیا بیاید؟!»

اولاً تا آن جا که من جست‌وجو کرده‌ام، مردم در آن دوران، حضرت را مولود کعبه نمی‌خواندند و به این سبب، یعنی ولادت در کعبه، به او احترام ویژه‌ای نمی‌گذاشتند. همان طور که بعدها نیز به دلیل بسیاری امتیازات دیگر، مانند داماد پیامبر بودن، این احترام را در حقش روا نمی‌داشتند. امروزه به واسطه تغییرات متعدد تاریخی و گذشت

سالیان و تغییر ارزش‌ها که بعضاً چندان هم خوب نیست، ما زائیده شدن در کعبه را امتیاز و حسن تلقی می‌کنیم، اما ظاهراً در آن دوره، این اتفاق بیشتر یک حادثه عجیب بوده است تا یک حادثه مقدس.

ثانیاً فراموش نکنیم که در آن ایام، کعبه بت‌خانه بوده است. مهم‌تر از همه، طرح چنین سوالاتی که شبه فکن هستند، پاسخ‌های مناسبی می‌طلبد که خاستگاه آن فلسفه اصیل اسلامی است. اگر چنین سوالاتی با جواب همراه نباشد، می‌تواند فکر هر خواننده‌ای را منحرف کند؛ چه رسد به نوجوانی که هنوز بسیاری از سوالات عادی و ساده‌تر او درباره مسائل شریعت، بی‌جواب مانده است. در ضمن، فراموش نکنیم که در هیچ کجا و برای هیچ فردی، بدون سعی و تلاش لازم، مقام و منزلتی معین نشده است و چنین ویژگی‌هایی، امتیاز خاصی برای شخص به همراه ندارد. داستان پسر نوح (ع) شاهد همیشگی این اعتقاد است.

نمونه سوم

ص ۱۲۰: «... رشید سرش را از چاه بیرون آورد. علی پوشیده در زره پیامبر، شمشیر ذوالفقار دردست و کلاه‌خود بر سرایستاده بود و نگاهش می‌کرد. کمی دورتر علی دیگری زیر درخت نخل نشسته بود و با چشم‌هایی که از شدت دانایی برق می‌زد، او را نگاه می‌کرد. علی جنگجو به رشید گفت: «دستی پلید و شیطانی عدالت علی را دزدیده، ما دو علی کمی دنبالش رفتیم. اما بی فایده بود. آن دست شیطانی مکارتر از ما بود و خودش را از جلوی چشم ما ناپدید کرد.» اولاً در این بخش، وجود حضرت در سه مرغابی تجلی پیدا کرده است و سپس این سه مرغابی تبدیل به سه علی شده‌اند و در حال دو علی از آن سه علی برای وفا به عهدی که حضرت با پسرکی داشته، آمده‌اند. نمی‌دانم این چنین خیال‌پردازی که چه بسا موجب خرافه‌سازی می‌باشد، تا چه حد جایز است؟ ثانیاً از قول بخشی از وجود حضرت، آمده که دست شیطانی از ما مکارتر است. واقعاً ما اجازه داریم چنین کلامی را به ایشان نسبت دهیم؟ زیرا در این جمله به نوعی می‌گوییم که حضرت مکار بوده، اما ضعف داشته و از شیطان شکست خورده است.

ثالثاً آیا وجود حضرت، بخش بخش بوده و مثلاً به سه قسمت مساوی عدالت، شجاعت و دانایی تقسیم می‌شده است؟! در ابتدای این پارا، این گونه نمایانده می‌شود که علت مرگ حضرت، ربوده شدن وجه عدالت وی توسط دست شیطانی بوده است. فکر می‌کنم این فرضیه عجیب و غریب، بیشتر مناسب یکی از داستان‌های تخیلی هری پاتر باشد تا داستانی از زندگی امام مسلمین!

منابعی که کسی نمی‌شناسد

متاسفانه، از مشکلات جدی نوشتن در کشور ما عدم ذکر مرجع و منبع توسط نویسنده است. در بسیاری از پاره‌های کتاب، جملاتی نقل می‌شود که سیاق کلام، گویای نقل از منبعی تاریخی است؛ حال منبع قابل اطمینان یا غیرقابل اطمینان. هم چنین، قطعاً در ساختن داستانی درباره چنین شخصیتی، از منابع تاریخی بهره گرفته شده است. اما نویسنده در هیچ کجای کتاب، نامی از منابع و مراجع مورد استفاده‌اش به میان نیاورده است.

به نظر می‌رسد که ذکر نام منبع و مرجع، می‌توانست هم خواننده و هم منتقد را برای تحقیقات بیشتر راهنمایی کند. البته، این جانب به یقین می‌دانم که نویسنده، قصد توهین یا جسارت در حق امام معصوم را نداشته و ذکر این نمونه‌ها نیز از روی اجبار و برای بازنمایی حاصل نامیوم بی‌دقتی در نوشتن قصه‌های تاریخی انجام شده است. این جانب امیدوارم که نویسنده و ناشر، با اقدامی بایسته و شایسته، مشکلات کتاب را حل کنند و به زودی، داستانی منقح و قطعاً منسجم‌تر ارائه دهند.